اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**بحثی که مطرح شده بود راجع به وضع هیآت ترکیبی در لغت عرب بود، عرض کردیم بحث در کتب لغوی مطرح شده تدریجا به کتب اصولی رسیده و در کتب اصولی ما به یک شکل دیگری مطرح شده بود و آن هم وضع مرکبات بود این توضیحات گذشت تا عرض کردیم صحیح بحث همان وضع هیات ترکیبی است، و آیا واقعا هیات ترکیبی بحثی دارد یا نه همان مفردات را که به یک نحوی پهلوی هم قرار می‌دهیم کیفیت قراردادنشان منشاء همان معانی شده و ربطی به مساله‌ی وضع ندارد، زید به معنای زید است، قائم به معنای قائم است، وقتی‌گوییم زید قائم نسبت قیام به زید است این دیگر وضع خاصی ندارد این هیات ترکیبی ، این رایی است که امثال ابن مالک در لغت در ادب نسبت داده شده است.**

**و در مقابل عده‌ای قائلند که نه این خودش دارای وضعی است، این زید قائم ، دارای یک وضعی است ، غیر از وضع مفردات و الفاظ .**

**عرض کردیم انصاف قصه این است که اگر در هیات ترکیبیه معنای جدیدی اراده بشود خوب باید دارای وضع باشد ، باید وضع بگیرد اگر معنای جدیدی نباشد بله حق با همین است که وضعی ندارد و برای نمونه‌ی بحث مخصوصا چون هدف ما از این بحث این بود که مباحث لغوی و تحلیلات لغوی که کاربرد فقهی و اصولی دارند از زاویه‌ی فقهی و اصولی بررسی بشود، عده‌ای از مباحث را مطرح کردیم مثل جمله‌ی اسمیه جمله‌ی فعلیه و جمله‌ی شرطیه که اینها هیات ترکیبه تامه هستند.**

**عرض شد که اگر این را بگیریم که در لغت عرب اصولا کلمه‌ی ان وضع شده برای معنا ، به معنای اینکه تعلیق بکند، این تعلیق خودش ترتب را اثبات می‌کند و ترتب یک شیء بر شیء دیگر عرض کردیم در عرف عام اختصاص به عرف قانونی هم ندارد، اگر در امور تکوینی باشد نحو تلازم ، ترتب بینش است، اگر در امور اعتباری باشد علیت، اثبات علیات برای اینجا در امر اعتباری انصافا این جزو وضع حساب ‌می‌شود.**

**بله اگر ادعا کردیم که اضافه‌ی بر علیت انحصار هم در لغت عربی وضع شده آن وقت می‌شود مفهوم آن وقت این معنایش این است که اصولا مفهوم به وضع است، اما عرض کردیم این روشن نیست، انحضار را با وضع نمی‌شود اثبات کرد، علیت را می‌شود اثبات کرد با تبادر و شواهدی که در محلش هست.**

**اما اینکه این انحصار داشته باشد نه این راجع به هیات ترکیبی تام .**

**هیات ترکیبی ناقص هم مثال به توصیف زدیم، عرض کردیم اگر ما باشیم و ظاهر توصیف تقیید هست محدودیت هست وقتی می‌گوید اکرام بکن عالم قمی، اکرم عالما قمیا خوب طبیعتا محدودیت ایجاد کرده است ، این غیر از این است که بگوید اکرم عالما، اکرم عالما سعه و اطلاق دارد اما اکرم عالما قمیا محدود است دیگر یعنی عالمی که قمی باشد، این مقدارش را نمی‌شود گفت احتیاج به وضع دارد، آن محدودیت و توصیفی که می‌آید اما مساله‌ی اینکه این مثلا کلام را به معنای علیت قرار بدهد به خاطر اینکه قمی هست اکرام واجب است، به حیثی که بگوید اگر قمی نبود دیگر اکرام نیست، اصلا تشریع برداشته شد، اگر این بشود بله این وضع می‌خواهد ، این نکته‌ی خاصی می‌خواهد یا باید به وضع برگردد یا به قرینه‌ی عامه یا به قرینه‌ی خاصه این یک نکته‌ی خاصی است از محدودیت علیت فهمیدن و بعد انحصار فهمیدن هر دو نکته‌ی خاص دارد.**

**مثلا در باب شرط برگردد به مفهوم علیت مثل جمله‌ی شرطیه یا حتی بگوییم نه اضافه بر علیت انحصار هم درمی‌آید که بشود مفهوم اگر این شد این می‌شود وضع و اگر این نشد ، هر دو یعنی علیت و مساله‌ی انحصار با مقدمات حکمت یا با قرینه‌ی خاصه یا با نکته‌ی خاصی فهمیده بشود پس به وضع نیست به قرینه‌ی خارجی است، این بحثی هم که عرض کردیم بیاییم بگویم حکم معلوم می‌شود روی مطلق نرفته روی مقید رفته این مفهوم نیست، اینکه بعضی از بزرگان فرمودند این جزو مفهوم حساب نمی‌شود و یک توضیحاتی هم راجع به این جهت عرض کردیم.**

**از هیآت ترکیبی ناقص دیگر هیات اضافه است، مثلا بگوید آب دریا، آب را به دریا اضافه می‌کنم، یا فرض کنید مثلا کتاب زید، کتاب را اضافه می‌کند به زید مثلا، یا مثلا می‌گوید درخت خرمای باغ فلانی، آن درخت را در یک جای معینی معین می‌کند، اینها به نحو اضافه هم در لغت عربی هیات ترکیبی ناقص است و این هیات ترکیبی ناقص اگر باشد مثل توصیف است دیگر فرقی با توصیف ندارد، یک نوع هیات ترکیبی ناقص است که محدودیت ایجاد می‌کند، وقتی می‌گوید آب دریا، محدود است آب رودخانه نیست مثلا آب لوله کشی نیست مثلا آب کوزه نیست مثلا این محدودیت را قبول می‌کنیم اما اضافه‌ی بر محدودیت آن علیت را اثبات بکند انصافا مشکل است.**

**حالا این تعبیر را که در باب مفهوم به کار می‌بریم گاهی تعبیر می‌کنیم اثبات علیت گاهی هم خود بنده یک تعبیر دیگری داریم که آقایان دیگر هم ندیدم که نوشته باشند، آیا این تقیید قضیه را ثنائی نگه می‌دارد یا قضیه را ثلاثی می‌شود، به نظر ما مفهوم مبتنی است بر اینکه قضیه ثلاثی باشد، اگر ثنائی بود یعنی به عبارت دیگر گفت آب دریا بیاور اگر مراد از این عبارت این را آب را بیاور اگر از دریا باشد.**

**یعنی حکم رفته روی آب این اگر از دریا باشد غیر از این می‌شود ثلاثی مراد من از ثلاثی این است، اما اگر معنای این عبارت این باشد که آب دریا را بیاور، این قضیه می‌شود ثنائی، قضیه‌ی ثنائی این است که قید در وسط نیاید، تقییدی یا قیدی یک نکته‌ای جداگانه در وسط نیاید، اگر گفت اعطنی بماء البحر اگر معنایش این باشد اعطنی بماء ، لکن اصله من البحر مثلا این قید باشد ، اذا کان، به شرط ان یکون من البحر ، اگر اینجور باشد مفهوم دارد.**

**اما اگر اینجور باشد آب دریا ، آبی که مقید به این است که از دریا باشد، این موضوع است اصلا، این آب دریا را بیاور این می‌شود قضیه‌ی ثنائی، طبعا قضیه‌ی ثنائی مفهوم ندارد، قضیه‌ی ثلاثی مفهوم دارد، به ذهن ما آمده که راه حل قضیه این است که ثنائی فرض کنیم یا ثلاثی آن وقت در باب جمله‌ی شرطیه قضیه به لفظش ثلاثی است، چون می‌گوید اگر مهمان آمد نان بخر، اگر مهمان آمد غذا بخر، این به لفظش ثلاثی است، اگر ثلاثی بود مفهوم دارد، اگر نبود ندارد، این هم راهی بود که به ذهن این حقیر سراپاتقصیر رسیده است.**

**پس بنابراین اگر بگوییم که مراد از اضافه منشاء تقیید می‌شود این ظاهرا حق با ابن مالک است احتیاج به وضع ندارد و لذا هم بعید نیست چون ما احاطه به لغات نداریم در لغات دیگر هم همینطور است چون اگر وضع باشد مختص به یک لغت خاصی است مثلا لغت عربی، ظاهرا در لغت فارسی هم همینطور است، وقتی می‌گوییم آب دریا، آب را مقید به دریا کردیم، فرقی نمی‌کند در لغت فارسی عربی ، ظاهرا فکر می‌کنم حالا من چون لغات دیگر را بلد نیستم فکر می‌کنم در لغات دیگر هم در این جهت فرقی نکند، از این جهت که در لغات دیگر هم فرق نمی‌کند علامت این است که وضع ندارد، به قول ابن مالک دلالة عقلیة لا وضعیة.**

**این یک نکته‌ای است که انسان به فطرت خودش و ارتکاز خودش آن را درک می‌کند احتیاج به وضع و قرارداد و امر اعتباری و جعل هویت اعتباریه بین شیء و معنا و ... ندارد.**

**بله گفته شده در لغت عربی اضافه به سه جور است یا به تقدیر من است، که من عرض کردم اضافه‌ی نشویه، آن اصطلاح بنده بود بعد یادم آمد اصطلاح اضافه‌ی بیانیه به آن می‌گویند آن که به تقدیر من باشد در اصطلاح خودشان اضافه‌ی بیانیه است، من گفتم اضافه‌ی نشویه است، یکی است لکن حالا ما می‌خواستیم کمی با اصطلاح کمی خارج نشویم.**

**یعنی مثل اعطنی بماء البحر یعنی ماء من البحر این اصطلاح را به آن اضافه‌ی بیانیه می‌گویند چون ماهیت این آب را بیان می‌کند. که آب دریا باشد، و گاهی هم اضافه، اضافه‌ی ملکیت است کتاب زید یعنی لزید به تقدیر لام و گاهی هم به معنای اضافه‌ی ظرفیت است مثل درخت باغ فلان، یعنی درختی که در باغ فلان است، اینجا اضافه‌ی ظرفیت است به معنای فی، گفته شده اضافه در لغت عرب یا بیانیه است یا ظرفیه است یا ملکیه، اینطور گفته شده است.**

**اگر این مطلب ثابت بشود که در لغت عرب اضافه برای خصوص این سه معناست، این شبهه‌ی وضع دارد، چون به یک لغت خاص برمی‌گردد، اصل تقیید این وضع ندارد، تحلیل لغوی، اصل تقیید اصل محدودیت این وضع ندارد، اما اینکه این محدودیت به این نحو است که گاهی بیانیه است گاهی ظرفیه است و گاهی ملکیه است، این اضافه سه جور در لغت عرب به کار برده می‌شود، اگر این ثابت شد که این سه جور است یا بیشتر نیست این احتمالا دیگر جای وضع است یعنی هیات ترکیبی ناقص اضافه دارای وضعی است، وضعش برای ملکیت یا ظرفیت یا بیانیت یا به تعبیر بنده نشویه، نشویه و بیانیه یکی است.**

**یکی از حضار: آن وقت از استعمال باید بفهمیم ؟**

**آیت الله مددی: نه دیگر از اینکه مثلا عرب به کار برده رابطه بین اسم و ... خودش از استعمال فهمیده می‌شود، رابطه‌ی بین این نحوه‌ی هیات ترکیبی ناقص را در این سه رابطه به کار برده است.**

**یکی از حضار: در هر زبانی به همین معناست دیگر، مثلا در فارسی هم که می‌گوییم آب دریا یعنی آبی از دریا.**

**آیت الله مددی: خوب این الان احتیاج به یک توسعه‌ای دارد که در زبان‌های دیگر حتما این سه معناست و بیشتر نمی‌شود، چون ممکن است در باب اضافه مجرد یک ارتباط ما کافی باشد.**

**مثلا الان ما در رباط داریم ، مثلا فلان البغدادی الکوفی، خوب بغدادی و کوفی گفتند چون در بغداد یک دروازه‌ی کوفه بوده، درب الکوفه به حساب ، او چون ساکن درب الکوفه بوده لذا شده کوفی در حقیقت اهل کوفه نبوده چون ساکن محله‌ی دروازه کوفه بوده مثل دروازه کاشان قم ، به او بگوید کاشانی به اعتبار اینکه ساکن محل دروازه کاشان بوده، ربطی به کاشان ندارد، در لغت عرب داریم که در انساب عده‌ای از انساب داریم که اینطوری است، ساکن یک محله‌ای بوده مثلا دروازه قم، دروازه کاشان، ساکن آن محله بوده به او کاشانی می‌گویند.**

**یعنی بعبارة اخری در باب اضافه یا در باب توصیف ادنی ارتباط کافی است نمی‌خواهد آدم منشائش آنجا باشد یا ظرفیت باشد، این هست کما اینکه خوب آقایان هم در باب مشتقات هم گفتند گاهی همینطور است، مثل تامر ولابن ، به مجرد اینکه خرما بفروشد به او تامر می‌گویند، یا لابن اگر شیر یا ماست بفروشد.**

**علی ای حال گاهی در اضافه یا در توصیف ممکن است یک ادنی مناسبتی باشد و کافی باشد.**

**یکی از حضار: دیگر آن موقع وضعی نیست.**

**آیت الله مددی: انصافا دیگر وضعی نیست. نه این اصطلاح خاص است،**

**یکی از حضار: مثل ثارالله .**

**آیت الله مددی: مثل همین کلمه‌ی ثارالله به قول ایشان که ندانیم اضافه‌ی بیانیه است یا ظرفیت است یا ملکیت است، غرض دقت بفرمایید اگر ثابت شد که در لغت عرب فقط اینطور است چون بقیه‌ی لغات را من احاطه ندارم اما به طور طبیعی ما می‌دانیم محدود کردن در لغات مختلف است، گاهی ادنی مناسبت کافی است، همین پریروز اشاره کردیم کتاب انساب سمعانی یک نکته‌اش این است گاهی یک نسبتی را که می‌گوید، می‌گوید این نسبت به عشیره است، گاهی یک نسبتی که می‌گوید، می‌گوید این نسبت به اسم جد است، مثلا فرض کنید ما عشیره‌ای داریم به نام عشیره‌ی کلب ، می‌گوید فلان الکلبی این نسبت به عشیره است.**

**حالا ممکن است یک کسی هم اسمش را کلب گذاشتند بچه‌های او را هم می‌گفتند کلبی این نسبت به شخص است، یعنی این در لغت عرب هست گاهی نسبتش به این است که پدر ایشان سگ می‌فروخته می‌گفتند کلبی ، گاهی نسبت به این است که در خانه‌شان همیشه یک سگ بود می‌گفتند کلبی یعنی در باب نسب این نکته هست در باب اضافات که گاهی اوقات به ادنی مناسبتی این را ارتباط می‌دهند این اینطور نیست که مثلا برای خصوص سه معنا باشد، اگر ثابت شد در لغت عربی برای خصوص این سه معناست و بقیه مثل همین مثال‌هایی که زدم اینها علی خلاف قاعده مطرح شده انصافا می‌شود قبول کرد.**

**یکی از حضار: در عرف الان از وصف و از قید و اینها مفهوم می‌فهمند این را با تحلیل عقلی ثابت می‌کنیم که ندارد یا دارد یا باید به عرف مراجعه کنیم؟**

**آیت الله مددی: عرف نمی‌فهمد، عرف در حدود یک اشعار به دست می‌آورد و این درست است، دیروز هم توضیح دادم تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیة این را قبول کردند، لکن بحث کردیم که اشعار در قوانین کافی نیست، شاید در قانون عبد و مولی کافی باشد بنابر این که عبد باید هر چه مولی ولو اراده‌ی احتمالی هم بود انجام بدهد.**

**یک مبنایی هست بعضی از آقایان گفتند حق الطاعه، شاید حق الطاعه این باشد ولو احتمالا مراد مولی این باشد من باید انجام بدهم این را در مبنای قانونی قبول نکردیم، اصلا در مبنای قانونی بگوییم شما دنبال احتمالات هم برو این را در مبنای قانونی قبول نمی‌کند، ممکن است در عبد و مولی ...**

**اینکه عرف گفتیم یک امر متغیری است از یک جریان ... مکن است در عرفی که درش اصطلاح عبد و مولی آمد، ما در اصول الان می‌بینیم کتب اصولی اخیر هم باز مساله‌ی عبد و مولی را مطرح می‌کنند، وقتی یک عرفی را درست کردند که عبد و مولی بود آنجا احتمالا اشعار هم کافی باشد، آنجا توضیح دادیم ولی این نکته‌اش را عرض نکردیم.**

**این که شما می‌فرمایید اشعار هست لکن ریشه‌های اشعار را عرض کردم نکته‌اش این است که ما باید ولو احتمال می‌دهیم مراد آقا هست دنبالش برویم، این در نظام قانونی قبول نمی‌شود، چون در نظام قانونی اصول مطلب این است که دنبال یک احکام و آثار جزایی خاص است برایش بار می‌شود، آن آثار جزایی خاص تا عنوان تمرد و عصیان بر نظام نباشد بار نمی‌کنند، مثلا اگر کسی این کار را کرد یک سال از شغلش محروم و مفصول می‌شود، مثلا اگر دکتر هست یک سال پروانه‌ی مطبش را از او می‌گیرند.**

**چون دارای آثار خاصی است برای ترتب آن آثار باید احراز بشود که ایشان با نظام مخالفت کرده است، اما در مورد عبد و مولی چون شخصیت مولی حساب است، اصولا عرض کردم نکته‌ی اساسی در نظام عبد و مولی این است که عبد به وجودش ملک مولاست این نکته در قانون وجود ندارد، عبد گوشت و پوستش ملک است این خودش یک آثار خاص خودش را دارد، در قوانین این نکته نیست این فرق بین نظام قانونی و نظام عبد و مولی را ما چندین بار توضیح دادیم یکی از زیربناهای اصلی‌اش این است که اصولا مثلا به قول صاحب کفایه در بحث تجری دارد که این اهانة للمولی ، عنوان اهانة للمولی خودش یک عنوانی است، اما در نظامات قانونی این نیست، تمرد بر قانون، سرکشی است عصیان بر قانون نافرمانی است، آنوقت این تمرد را برایش آثار گذاشتند.**

**مثلا می‌گویند یک سال مطبش بسته شود، حق سفر ندارد، چیزی از معاملات به نام او ثبت نشود، حالا غیر از زندان و غیر از جریمه‌ی نقدی و اینها، چون در ذهن ما آثار جزایی همیشه شلاق و زندان است، آثار جزایی منحصر در زندان و شلاق نیست، آثار جزایی آثار فراوانی است چون این آثار مهم است، طبق مقدار اهمیت قانون اینها نمی‌آید بگویند که شما به مجرد اینکه قانون را انجام ندادید آثار بار می‌شود، فرض کنید از چراغ قرمز رد شد یک کسی گفت پشت سرم اسلحه گرفته بود که رد بشوم، یا مریض داشته در ماشین مجبور بوده رد بشود برای اینکه مریض را به بیمارستان برساند، ببینید این آثار را بار نمی‌کنند.**

**حدیث رفع را همینطوری ما معنا کردیم، حدیث رفع هم عرض کردیم یک معنای عرفی واضحی دارد، مراد از حدیث رفع هم عرض کردیم همین است البته سند روشنی ندارد ، لکن مرادش این است این در این شش مورد آثار قانونی بار نمی‌شود چرا چون در این شش مورد عصیان نیست، تمرد نیست، سهو و نسیان و خطا و اضطرار و اکراه و در اینها تمرد بر نظام نیست، آن که می‌خواهد بار بشود عنوان تمرد بر نظام و عصیان نظام و نا فرمانی مدنی است.**

**در اینها نافرمانی مدنی نیست که بخواهد آثار را بار بکند، و مراد از عقوبت که در کلمات مثل شیخ و ... که البته این کلمه‌ی عقوبت ه در حوزه‌ها صحبت می‌شود از رسائل می‌گوییم لکن در کتب قبل از شیخ هم هست، در کتب اهل سنت هم هست عرض کردم در آنجا در بحث مجمل هست، این حدیث رفع را در بحث مجمل و مبین آوردند، که آیا مراد رفع جمیع آثار است، آنجا ثلاثه را دارند، آنجا هم نوشتند مراد رفع عقوبت است.**

**اصلا عامدی در بحث مجمل نوشته واضح است که مراد از حدیث رفع، نفی عقوبت است، حالا ما نفی عقوبت را عوض کردیم گفتیم نفی احکام جزایی ، احکام جزایی مختلف بار نمی‌شود، آن وقت عرض کردیم قاعدتا احکام جزایی که بر عنوان تمرد بر نظام است، این چنین احکامی و دیگر حرف‌هایی که آقایان زدند و مرحوم نائینی مورد حدیث رفع چیست و کذا اینها دیگر موضوع پیدا نمی‌کند اصولا حدیث رفع ناظر به رفع احکام نیست، حالا رفع واقعی است، ظاهری است، در پنج تایش واقعی است و در یکی‌اش ظاهری است و الی آخر حرف‌ها.**

**اصلا ناظر به این بحث نیست، ناظر است به برداشته شدن احکام جزایی به خاطر اینکه این احکام جزایی موضوعش تمرد است، در این شش مورد تمرد نیست، تمرد بر نظام نیست، عصیان بر نظام نیست، بحث عصیان در این موارد مصداق پیدا نمی‌کند.**

**یکی از حضار: حالت ارشادی هم پیدا می‌کند.**

**آیت الله مددی: نه احتمال دارد که مثلا یک مقداری‌اش ارشادی باشد یک مقداری‌اش اینکه ممکن بود شارع مثلا در بعض اینها شدت به خرج بدهد، نه شارع شدت به خرج نداده است.**

**حالا آن بحث چون دارای ... ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا، این هم دارد که این نشان می‌دهد خیلی منافی با عقل هم نیست، و الا کما حملته علی الذین من قبلنا، آیه‌ی مبارکه . خوب در خود آیه‌ی مبارکه یک قسمتی‌اش ربنا لا تواخذنا، این که مواخذه است ان نسینا او اخطائنا ، نسیان و خطا در حدیث رفع آمده در اینجا هر دو ذکر شده است، و لا تحمل علینا اصرا کما حملته، این خوب برای جعل است دیگر مقام جعل می‌خورد و به مواخذه نمی‌خورد به هر حال بحث حدیث رفع را بگذاریم در محل خودش جایش اینجا نیست.**

**کیف ما کان انصافش اگر ما این مقدمات را ثابت کردیم می‌شود اثبات بکنیم، و این مطلبی که شما فرمودید یا بعضی از بزرگان که مفهوم وصف را قبول کردند اشعار را نمی‌شود انکار کرد، اشعار دارد دیگر، تعلیق القول علی الوصف مشعر بالعلیة .**

**یکی از حضار: اشعار که علیت دارد انحصار که در نمی‌آید.**

**آیت الله مددی : خوب آن با مقدمات حکمت می‌شود،**

**یکی از حضار: خوب جاری نمی‌شود.**

**آیت الله مددی: بله مفهوم می‌شود، علیت در بیاید حالا اول کار، ما گفتیم محدودیت با علیت تلازم ندارد.**

**ما گفتیم در توصیف و در اضافه محدودیت هست اما خلاصه نیست ، این خلاصه‌ی بحث ، محدودیت هست قبول است، اما محدودیت علیت در نمی‌آید اشعار به علیت چرا قبول کردیم انصافا عرفی است، اما اشعار به درد نظام قانونی نمی‌خورد ممکن است اشعار به درد نظام عبد و مولی بخورد نفی نمی‌کنیم.**

**یکی از حضار: یعنی باید به حد ظاهر برسد.**

**آیت الله مددی: بله باید به حد ظهور برسد.**

**سرش را هم عرض کردیم در عبد و مولی عبد وجودش ملک مولاست، اما در نظام قانونی انسان وجودش ملک مجلس یا قانون یا دولت یا رئیس جمهور نیست، در نظام قانونی بحث ملکیت وجود شخص مطرح نیست، عرض کردیم یک روایتی از حضرت رضا داریم که سندش هم خیلی روشن نیست، بد نیست اما خیلی نمی‌شود دقیق گفت، سابقا گفتیم صحیحه است اما صحیحه نیست، که حضرت رضا می‌فرمایند: مردم درباره‌ی ما چه می‌گویند، یقولون ان الناس عبید لکم، برده‌ی شما هستند، حضرت می‌فرمایند نه برده‌ی ما نیستند، خیلی حدیث لطیف است، مردم برده‌ی ما نیستند، مردم لازم است اطاعت ما را بکنند.**

**نه اینکه اینها برده و ملک ما باشند، این حدیث از حضرت رضاست انصافا حدیث قشنگی است به نظرم درش این شخصی است که احتمالا زیدی هم باشد، محمد طبری ، ایشان در سندش هست، حالا آن توثیقش خیلی واضح نیست، علی ای حال با قطع نظر از ایشان که ظاهرا زیدی بوده و در بعد شیعه شده و در خراسان در مرو در خدمت حضرت رضا بوده، محمد بن زید یا زید بن محمد طبری.**

**علی ای حال این حدیث سندش خیلی روشن نیست اما بد نیست یعنی نمی‌شود گفت که آثار جعل و وضع و اینها درش هست، مضمونا مضمون لطیفی است و الان فعلا حدیث دیگری مشابه این در ذهنم نیست، امام صراحتا نفی بردگی می‌کند اما می‌گویند که باید اطاعت ما را انجام بدهند، این دو تا با هم فرق می‌کند، این طاعت را انجام دادن این یک نوع نظام قانونی است. این نظام بردگی نیست نظام عبد و مولی نیست والتوضیح موکول الی محله .**

**تا اینجا بحث مرکبات و هیآت ترکیبیه ان شاء الله روشن شد و اجمالا هم روشن شد کیفیت برخورد ما با این وضع کجاها هست کجاها نیست کجاها به درد ما می‌خورد کجاها به درد ما نمی‌خورد و راه‌های اثبات آن را انصافا عرض کردیم ان شاء الله تعالی در بحث مشتق در ذیل آیه‌ی مبارکه لا ینال عهدی الظالمین هم یک توضیحی می‌دهیم که مثلا در اینجا دو تا جمله است یکی انی جاعلک للناس اماما که یک جمله‌ی اسمیه است و لذا از این یک معنا در می‌آوریم بعد می‌گوید لا ینال عهدی الظالمین این جمله‌ی فعلیه است.**

**آن شبهه‌ی معروفی که مطرح کرده کفایه دارد دیگران دارد وجوه مختلف را گفتند ما از این راه حلش می‌کنیم.**

**یکی از حضار: یعاقب به من ...**

**آیت الله مددی: نه آن که برای حریز است، آن برای فضل بن عبدالملک است آن حدیث سندا صحیح است. به نظرم محمد بن زید طبری باشد.**

**یکی از حضار: محمد بن زید طبری.**

**آیت الله مددی: حالا حافظه‌ی ما کمی خراب شد اما هنوز خیلی خراب خراب نشده است،**

**علی ای حال بله این محمد بن زید یک توثیق واضحی ندارد اما می‌شود قبول کرد، یکی دو تا روایت نابی دارد این محمد بن زید.**

**بحث بعدی که مرحوم استاد فرمودند راجع در صفحه‌ی 118 وضع شخصی و نوعی است مشهور شده که وضع ماده وضع شخصی است و وضع هیات وضع نوعی است، مثلا هیات فاعل هر ماده‌ای را ضارب مثلا فاعل آکل ، فرض کنیم قائم قاتل ، همه‌ی مواد مختلف را می‌شود درش ریخت اما مواد مثل ضرب و قیام این‌ها وضع شخصی هستند، آن وقت آقای خوئی یک مقدار مناقشه می‌کند که ضرب هم خودش هیات دارد و این وضعش شخصی نیست ماده عبارت از ضاد و راء و باء است و این ماده هم در هیآت مختلف وجود دارد. این هم یک اصطلاح اینجوری است این بحث اصولا نه فوائد علمی دارد و مجرد اصطلاح است، یک اصطلاحی گذاشتند البته این اصطلاح ریشه‌اش در این جهتی که گذاشتند چرا بوده است آنها غالبا ضرب را مبداء گرفتند خوب بعد گفتند که ضرب نه مبداء نیست ضاد و راء و باء است.**

**این شخصی به این معنا گرفتند که ضرب باشد، لکن ما به هر حال وضع شخصی یعنی وضعی که لفظ به ماده و هیاتش برای معنای خاص باشد این در اسماء اعلام هست دیگر مثل زید، زید با ماده با زاء و یاء و دال و با این هیات به معنای خاصی است، اما در غیر اسماء اعلام انصافا این اصطلاح است یعنی مجرد اصطلاحی است که ماده را به اصطلاح وضع شخصی می‌گیرند هیات را وضع نوعی می‌گیرند.**

**اگر ما ماده را یک عنوان ساری در جمیع هیآت گرفتیم حتی در هیات مشتق آن هم به این معنا می‌شود نوعی بحثی است بیشتر اصطلاحی تاثیر فراوانی ندارد، تاثیری ندارد اصولا.**

**بعد ایشان متعرض علامات حقیقت و مجاز شدند که متاسفانه در اینجا متعرض شدند بعد از این بحث که این بحث گذشت دیگر ما طبیعتا متعرضش نمی‌شویم، بعد ایشان متعرض بحث تعارض الاحوال شدند، عرض کردیم این تعارض الاحوال این سنخ مباحث لغوی در کتب اهل سنت در اصول خیلی مفصل بحث شده ، مخصوصا در کتب اصولی در قرن پنجم تا هشتم و نهم خیلی مفصل آمده و نقل اقوال و بعد اختلاف در نقل اقوال.**

**عده‌ای از این ابحاث حالا بعضی با تغییر شکل مثل همین وضع مرکبات بعضی بدون تغییر شکل در کتب اصولی ما مخصوصا بعد از اخباری‌ها ما عده‌ای از کتب اصول خیلی مفصل داریم مثل مفاتیح و اشارات و اینها که خیلی مفصل نوشتند و اقوال عامه را هم آوردند، لکن به نظر می‌آید که خیلی در نقل اقوال دقیق نیستند حالا تحلیل نقل و اینها چرا شده آقایان باید مراجعه خاص بکنند.**

**یکی از بحث‌هایی که در قوانین هست تعارض الاحوال است، اگر در راه امر شد به اینکه مجاز باشد یا نفع یا اضمار باشد، مثلا واسئل القریة مراد از قریه مجازا مراد اهل قریه باشد، یا اضمار باشد اضمار واسئل اهل القریه دیگر مجاز نیست، اهل به معنای خودش است قریه هم به معنای خودش، دیگر اینها را نوشتند دوران امر بنیشیند بین اضمار و مجار بین مجاز و مشترک بین اضمار و الی آخره از این اقوال متعرض شدند، و متاسفانه برای هر کدامش هم باز یک عده‌ای قائلند یکی گفته مجاز مقدم است کذا و کذا یکی گفته نه اضمار مقدم است کذا وکذا، یکی گفته مشترک مقدم است یک گفته مجاز مقدم است و الی آخره وجوهی برای طرفین هست، گاهی هم اطراف دارد فقط طرفین نیست، یکی هم قائل به توقف شد یکی هم قائل به تفسیر شده است و الی آخره .**

**این مباحث انصافا یک مباحثی نیست که تاثیری در کار ما داشته باشد و اصولا فی نفسه ثابت نیست این تابع ظهورات است بالاخره عرض کردیم با قواعد ظهورات درست نمی‌شود بگوییم همیشه مجاز بر اضمار مقدم است پس این مجاز است نه چنین چیزی نمی‌شود، موارد فرق می‌کند موارد اختلاف دارد، نمی‌توانیم ما ظهورات را با این قواعد و با این خیال بندی‌های خودمان درست بکنیم، فوقش این است که بگوییم کلام مجاب بشود خوب بشود خوب مجاب بشود تمسک هم می‌شود.**

**اینها خیال می‌کنند که به هر نحوی باید برای کلام ظهور درست بکنیم، به هر نحوی شده باید یک ظهوری بر آن کلام درست بکنیم، انصافش چنین چیزی در بین نیست و این را آقایان بحمدلله متوجه شدند که این مباحثی را که در تعارض الاحوال دارند حالا یادم رفته ما خودمان قوانین را خواندیم درس هم گفتیم چند صفحه‌ای به نظرم از قوانین در همین تعارض الاحوال است.**

**این ظهور درست کردن با این قواعد بسیار مشکل است، عرض کردم به طور کلی بعد از پیدا شدن مباحث اصول مخصوصا بعد از پیدا شدن مباحث منطقی و فلسفی و مباحث اینها یک سعی کلی شد که مباحث اصول را شکل قضایای منطقی یا فلسفی بدهند یا کلیات درست بکنند مثل هر الانسان حیوان ناطق، مثل الامر بالوجوب صیغة افعل للوجوب مثلا صیغة کذا للاستحباب ، سعی کردند قواعد کلی لا تفعل للحرمة یک قواعد کلی دربیاورند.**

**عرض کردم آنکه ما به ذهنمان می‌آید اصولا مباحثی که الان به اسم اصول مطرح می‌شود تا آنجایی که خود من ملتفت می‌شوم تمامش از قضایای حقیقیه نیست تمامش از قضایای خارجیه است، به شواهدش فرق می‌کند، حتی صیغه‌ی افعل ، صیغه‌ی یفعل و این را ما داریم یفعل مثلا صیغه‌ی مضارع در استحباب به کار برده می‌شود در وجوب به کار برده می‌شود، در هر دو داریم.**

**اینکه یک مقداری که مربوط به ما می‌شود به فرهنگ فقهی مربوط می‌شود یک مقداری به خاطر اینکه لغت قانونی در عرب قبل از اسلام مطرح نبود، در عرب بعد از اسلام هم در مدینه و مکه هنوز مطرح نشد، بله تدریجا مثلا فرض کنید در مدینه لغت قانونی فرض کنید کتاب مشنا بود، چون کتاب تورات مثلا سفر لاویانش که احکام دارد چون اول سفر پیدایش است بعد سفر خروج است و اینها احکام نیستند آنها تاریخ هستند، دارد موجز دارد، اما آنکه احکام دارد بعد هم تا پنج سفر دیگر در تورات هست ، توارت احکامش یک مقدار ابهام دارد یعنی شاید لغت قانونی مثل لغت وحیانی ندارد، اما این کتاب مشنا لغت قانونی دارد تقریبا انصافا و عرض کردیم مشنا چیزی در حدود چهارصد سال قبل از پیغمبر اکرم بوده و این مشنا در مدینه وجود داشد در دست یهود مدینه کتاب مشنا وجود داشت و به آن مراجعه می‌کردند، الان ایرانی‌ها به آن میشنا می‌گویند در لغت عرب مشنا می‌گویند و ترجمه‌اش هم المثنی است مثنای تورات است، مکرر تورات است، مشنا یعنی مکرر مثنی ، این به عنوان المثنی تورات است.**

**این در یهود مدینه موجود بود، یک عبارتی را هم خواندیم اگر یادتان باشد، از محلی ابن حزم که یک مطلبی را عمر با یهود بحث می‌کند بعد عمر می‌گوید اگر در تورات است قبول داریم می‌گویند نه در تورات نیست لکن فی المسنا، آنجا مسنا دارد، این مسنا با مشنا یکی است قال عمر وما المسنی؟ این مسنا که می‌گویید چیست؟ گفت کتاب کتبه علماء احبار ابرار یک چنین تعبیری، بزرگان یهود عرض کردم، این را نوشتند شش جلد است شش کتاب است از کتاب اولش بیع است، من دارم این کتاب را، آخرش طهارت است، می‌دانم، نکاح دارد حتی بحث اضرار دارد که من خیال می‌کردم لا ضرر است ، اضرارش همان دیات و اینهاست.**

**علی ای حال این یک مقدار متن قانونی است یک مقداری هم نه خیلی بهتر از متون قانونی مشوهی بوده که در عرب قبل از اسلام بوده است، لکن به هر حال یک متن مثلا جا افتاده‌ای که مثلا بلا نسبت قرآن ناظر به او باشد نیست، یک حالتی که آن تعبیرات قرآنی ناظر به او باشد، نیست.**

**یک توضیحی هم راجع به متون قانونی عرض کردم، اولین متون قانونی برای چهار هزار سال قبل است، آن هم به متون قانونی که ما داریم نیست، المصله که عرض کردم چاپ شده است، که معروف به قوانین حمورابی پادشاه معروف آشوریان بوده است، آن چاپ شده، می‌گویند چهار هزار ماده است اما آن که الان چاپ شده است سه هزار و هفتصد و خورده‌ای ماده است، آن هم به مواد قانونی که ما الان می‌گوییم نیست آن خودش یک بحثی است اصلا هیات ترکیبی و مواد قانونی و نوشتن مواد قانونی خودش یا تبصره‌هایش یا ماده‌ی قانونی بحث خاص خودش را دارد.**

**لذا چون یک ادبیات قانونی معینی وجود نداشت نمی‌توانیم ما الان بیاییم بگوییم هر جا افعل است برای وجوب است بعضی جاها برای اباحه است واذا حللتم فاصطادوا، بعضی جاها برای استحباب است، این را نمی‌شود گفت انصافا، پس اینکه ما بیاییم تعارض احوال را بگوییم فقط تابع ظهورات است به ذهن ما خوب بود این مطلب را آقایان در بقیه‌ی مباحث اصول هم به کار می‌بردند اختلاف ما با آقایان این است عرض کردم در دوره‌ی سابق ما در بحث اوامر هم همین را گفتیم کمی هم تردید داشتیم تا رسیدم به نواحی دیدم آقاضیا در ذیل بحث نواحی در مقالات دارد همین را نوشته است و خوشحال شدیم که یک موافق پیدا کردیم.**

**مرحوم آقاضیا هم نوشته که نمی‌شود این را ما یک قاعده‌ی حقیقی و قضیه‌ی حقیقی کلی گرفت، موارد فرق می‌کند، تعجب است که آقاضیا در ذیل بحث نواحی به نظرم ذیل صیغه‌ی نهی بود، آخر آن بحث یک دو صفحه به آخر مانده مرحوم آقاضیا آنجا هم دارد، رضوان الله تعالی علیه .**

**پس این بحث تعارض احوالی که ایشان فرمودند تاثیری ندارد و بحث درستی نیست البته این بحث در استظهارات دینی موثر هست، چون در تفسیر موثر است در عقائد موثر است چون کل معارف دینی ما از قرآن و روایات گرفته شده ، این بحث تعارض احوال که مجاز است مشترک است حقیقت است اضمار است، این در کلیه تاثیر دارد اما چنین قواعدی که اثبات بکنیم در دست نداریم.**

**امر هفتم در صفحه‌ی 133 ، آن در صفحه‌ی 132 بود که خود آقای خوئی به همین موجز اکتفا کردند و حق هم با ایشان است، صفحه‌ی 132 ایشان متعرض حقیقت شرعیه شدند و این بحث را در حدود ، این بحثی است که در فوائد مرحوم نائینی نیست تا صفحه‌ی 142 حدود ده صفحه ایشان متعرض حقیقت شرعیه شدند و لکن کلام نائینی را نقل کردند ظاهرا در درس گفته بودند چون آقای خوئی کلام نائینی را لکن در فوائد چاپ نشده ما چون قول دادیم طبق فوائد جلو برویم این آخرین بحثی است که در کتاب مرحوم آقای خوئی آمده که ما از کتاب ایشان می‌خوانیم، بعد صحیح و اعم است که در فوائد آمده است، بعد از این برمی‌گردیم به فوائد مرحوم کاظمی، می‌خواستم این توضیح را هم بدهم که آخرین بحث ما حقیقت شرعیه است.**

**این چون در اینجا آقای خوئی متعرض حقیقت شرعیه شدند از جهاتی ، من فکر می‌کنم در معالم وقتی می‌خواندیم یا می‌گفتیم اولش نوشته لا ریب در حقیقت عرفیه و در حقیقت لغویه انما اختلفوا فی الحقیقة الشرعیة، در کتب اصول عادتا اینطور آمده ولذا یک بحثی راجع به حقیقت لغوی می‌کنند، یک بحثی راجع به حقیقت عرفی می‌کنند، بعد هم یک بحث راجع به حقیقت شرعی ، آقای خوئی این را ننوشته و من دارم اجمالا عرض می‌کنم.**

**در جهت اولی بحثی است که ثمره‌ی این بحث حقیقت شرعیه یعنی الفاظی را ما داریم که شارع به معنای خاصی به کار برده است، ایشان نوشته در جهت اولی در ثمره‌ی این بحث است که الفاظی که در کتاب و سنت وارد شده آیا حمل بر معنای شرعی بشود یا نه این را ایشان نقل کرده است.**

**بعد ایشان گفته والتحقیق انه لا ثمرة لهذه المسالة ، این مساله دارای ثمره‌ای نیست دارای بحثی نیست، فایده‌ای ندارد و از استادشان مرحوم نائینی نقل می‌کند که این مساله فایده ندارد یعنی اشاره می‌خواهد بکند این مساله بین اهل سنت ممکن است فایده داشته باشد چون به روایت نبوی عمل کردند، اما ما چون به روایت وارده از ائمه علیهم السلام عمل می‌کنیم، حتی اگر اصلش از رسول الله باشد و زمان ائمه دیگر حقیقت شرعیه ثابت است، پس برای ما فایده ندارد، به هر حال اصولا ما در کتبمان به روایت نبویه ... مگر اینکه از راه اهل بیت وارد شده باشد، والا به روایت نبویه چیز نمی‌کنیم . این هم راجع به خلاصه‌ی بحثی که ایشان دارد.**

**من فعلا هدفم فقط اشاره است چون نسبتا هم مباحث را روشن نوشتند آقایان مراجعه کنند .**

**جهت ثانیه که ایشان دارد این است که این بحث را در میان اهل سنت من ندیدم حالا شاید ملازم است با این بحث اگر ما به حقیقت شرعیه قائل شدیم وضعش تعیینی است یا تعینی ؟ یعنی مثلا شارع گفته صلاة به این معناست یا شارع صلاة را به کار برده در معنای خاص آن وقت فهمیدیم که صلاة یعنی این معنای خاص، اگر قائل شدیم، این وضع تعیینی است یا تعینی ؟ و آیا وضعی تعیینی می‌شود اصلا یا نه؟ یا وضع تعینی است، این یک بحثی است که در کتب ما آمده است، که وضع تعیینی است یا تعینی و فرع این بحث یک بحث دیگری شده ، چون این با استعمال شده آیا این می‌شود با استعمال وضع تعیینی بشود یا نه، این یک دعوایی از اینجا شروع شد.**

**عده‌ای گفتند که می‌شود مثلا بگوید آقا مثال معروف نشستند که بچه را نام گذاری کنند، بگوید ناولونی ولد محمدا ، هنوز اسم گذاری نکردند، پسرم محمد را به من بدهید، می‌گویند این هم وضع است هم استعمال است، هم استعمال کرده و هم وضع کرده، می‌شود با استعمال وضع تعیینی، دیگر اینجا شروع کردند آقایان بحث کردند نمی‌شود چون اگر وضع شد باید نظر استقلالی باشد اگر استعمال شد باید نظر عالی باشد، اجتماع لهذین عالی و استقلالی محال است و الی آخر این بحث‌هایی که آقایان فرمودند مراجعه کنید چون ثمره‌ای ندارد حرفشان، چیز بی محتوایی است.**

**علی ای حال یک مقداری هم ایشان هم وارد این بحث شدند که آیا می‌شود با استعمال وضع کرد، وضع تعیینی یا با استعمال همیشه وضع تعینی است؟ و اگر بخواهیم با استعمال وضع تعیینی بکنند اجتماع لهذین می‌شود عالی و استقلالی .**

**دیگر آقای خوئی یک مقدار جواب دادند و بحث کردند و علی تقدیر اینکه این درست باشد این استعمال حقیقی یا مجازی یا هیچ کدام است، چون مفروض این است که قبل از این وضع نیست، پس استعمال حقیقی نیست، حقیقی هم نبود مجازی هم نیست، یا اصلا استعمال نیست، این اصلا دیگر استعمال نیست، حتی اگر بگوید ناولونی ولدی محمدا، یک مقدار هم آقای خوئی راجع به این دو موضوع توضیحاتی دادند که دیگر خیلی حاصل وضع است و به حساب احتیاجی ندارد.**

**بعد هم متعرض شدند به اینکه ...**

**بحث سومی که ایشان دارند یک بحثی است که در کفایه مطرح کرده که این الفاظ قبل از اسلام بوده است و اوصانی بالصلاة والزکاة ما دمت حیا و کتب علیکم الصیام کما کتب ... لذا اصلا معتقد شدند که اینها دارای وضع بودند، من از راه دیگری توضیح دادم، اصولا گفته شده که هیات ، ترکیب و مواد قانونی در قبل از اسلام در مدینه وجود داشته، در مکه نه، اما در مدینه به خاطر وجود یهود که الان تاریخش هست، آن وقت در این اصطلاح اینها زکات و صلات و این جور چیزها بوده، حج بوده اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا، پس معلوم می‌شود که بوده است.**

**بعد آقای خوئی اشکال می‌کنند که اگر هم بوده به این الفاظ نبوده یا به سریانی بود زبان حضرت عیسی یا به عبرانی بوده زبان حضرت موسی، عرض کنم که این ظاهرا ان شاء الله اشتباهی پیش آمده است، زبان و لغت حضرت عیسی علیه السلام آرامی است سریانی نیست، اشتباه شده، و یک دفعه‌ی دیگری هم عرض کردم که در همین سوریه‌ی فعلی که الان هست یک روستایی است همین الان هم همینطور است شاید تنها روستایی است روی کره‌ی زمین که با آرامی صحبت می‌کنند، زبان اصلی حضرت عیسی ، یک مدتی هم اگر آقایان اخبار را پیگیری کنند داعش هم یک مدتی آنجا را گرفت و یک کلیسای معروفی هم دارد یکی از کلیساهای معروف و بسیار قدیمی روی کره‌ی زمین همین جاست در همین روستاست اسمش یادم رفته است، یک مدتی هم داعش گرفته بود و بعد دیگر فرار کردند، این تنها منطقه‌ای است که به زبان اصلی حضرت عیسی صحبت می‌کنند، آن آرامی است نه سریانی ، زبان حضرت موسی عبری است درست است عبری هم دو جور است حالا نمی‌دانم که حضرت موسی کدام یکی را داشته، این الان در ذهنم نیست.**

**علی ای حال ایشان اشکال دارند که اینها نبوده، اینها بوده به حساب این عبادت بوده اما اینکه لفظ صلات و صوم معلوم نیست که در امم سابق از این آیات در نمی‌آید.**

**این خلاصه‌ی بحثی است که مرحوم آقای خوئی در حقیقت شرعیه دارند، من این بحث را هم از کتاب اهل سنت می‌خوانم و نقاطی را که آنها دارند که متاسفانه در کلمات ما نیامده آنجا متعرض می‌شویم این راجع به این بحث.**

**وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.**